

فردریک چارلز کاپلستون

# تاریخ فلسفه

جلد ششم

از ولف تا کانت

مترجمان

اسماعیل سعادت

و

منوچهر بزرگمهر



۱۳۹۳

## فهرست مطالب

۹  
۱۱

توضیح  
پیشگفتار

### بخش اول روشنگری فرانسه

۱۵

#### فصل ۱: روشنگری فرانسه (۱)

۱. ملاحظات مقدماتی؛ ۲. شکاکیت بل؛ ۳. فونتنل؛ ۴. مونتسکیو و مطالعه او در قانون؛
۵. موبرتویی؛ ۶. ولتر و خداشناسی؛ ۷. وونارگ؛ ۸. کندیاک و ذهن آدمی؛ ۹. هلوسیوس درباره انسان.

۵۳

#### فصل ۲: روشنگری فرانسه (۲)

۱. *نایرة المعارف*؛ دیدرودالامبر؛ ۲. مذهب اصالت ماده؛ لامتری، دلباك و کابانیس؛
۳. تاریخ طبیعی، بوفون و روبینه و بوته؛ ۴. دینامیسم بوسکویک؛ ۵. فیزیوکراتها؛ کنه و تورگو؛ ۶. سخن آخر.

۷۳

#### فصل ۳: روسو (۱)

۱. زندگی و آثار؛ ۲. مفاسد تمدن؛ ۳. منشأ نابرابری؛ ۴. ظهور نظریه اراده کلی؛ ۵. فلسفه احساس روسو

۹۵

#### فصل ۴: روسو (۲)

۱. قرارداد اجتماعی؛ ۲. حاکمیت و اراده کلی و آزادی؛ ۳. حکومت؛ ۴. نتیجه.

بخش دوم  
روشنگری آلمان

فصل ۵: روشنگری آلمان (۱) ۱۱۷

۱. کریستیان تومازیوس؛ ۲. کریستیان ولف؛ ۳. پیروان و مخالفان ولف.

فصل ۶: روشنگری آلمان (۲) ۱۳۷

۱. ملاحظات مقدماتی؛ فردریک کبیر؛ «فیلسوفان مردمی»؛ ۲. خداشناسی؛ ریماروس؛ مندلسزون؛ ۳. لسینگ؛ ۴. روانشناسی؛ ۵. نظریه تربیتی.

فصل ۷: قطع پیوند با روشنگری ۱۵۱

۱. همان؛ ۲. هردر؛ ۳. یاکوبی؛ ۴. ملاحظات پایانی.

بخش سوم  
ظهور فلسفه تاریخ

فصل ۸: بوسونه و ویکو ۱۶۹

۱. ملاحظات مقدماتی؛ یونانیان، قدیس آوگوستینوس؛ ۲. بوسونه؛ ۳. ویکو؛ ۴. مونتسکیو.

فصل ۹: از ولتر تا هردر ۱۸۳

۱. ملاحظات مقدماتی؛ ۲. ولتر؛ ۳. گندورسه؛ ۴. لسینگ؛ ۵. هردر.

بخش چهارم  
کانت

فصل ۱۰: کانت (۱): زندگی و تألیفات او ۲۰۱

۱. زندگی و خصایل کانت؛ ۲. تألیفات اولیه او و فیزیک نیوتونی؛ ۳. تألیفات فلسفی دوره ماقبل نقدی؛ ۴. رساله استادی سال ۱۷۷۰ و زمینه آن؛ ۵. حصول مفهوم فلسفه نقدی.

فصل ۱۱: کانت (۲): مسائل کتاب نقد اول ۲۲۹

۱. مسئله عمومی مابعدالطبیعه؛ ۲. مسئله علم پیشینی؛ ۳. تقسیمات این مسئله؛ ۴. انقلاب کپرنیکی کانت؛ ۵. احساس، فهم، عقل و ساختمان نقد اول؛ ۶. اهمیت نقد اول در متن مسئله عمومی فلسفه کانت.

فصل ۱۲: کانت (۳): معلومات علمی ۲۵۱

۱. زمان و مکان؛ ۲. ریاضیات؛ ۳. مفاهیم یا مقولات محض فاهمه؛ ۴. توجیه اطلاق مقولات؛ ۵. شاکله مقولات؛ ۶. اصول پیشینی ترکیبی؛ ۷. امکان علم محض تجربه؛ ۸. پدیدارها و ناپدیدارها؛ ۹. رد اصالت معنی؛ ۱۰. ملاحظات پایانی

فصل ۱۳: کانت (۴): انتقاد از مابعدالطبیعه ۲۸۹

۱. ملاحظات مقدماتی؛ ۲. مفاهیم استعلایی عقل محض؛ ۳. مغالطات روانشناسی عقلی؛ ۴. احکام معارض جهانشناسی نظری؛ ۵. امتناع اثبات وجود خدا؛ ۶. استفاده تنظیمی از مفاهیم استعلایی عقل محض؛ ۷. مابعدالطبیعه و معنی.

فصل ۱۴: کانت (۵): اخلاق و دین ۳۱۷

۱. غرض کانت؛ ۲. اراده نیک؛ ۳. تکلیف و تمایل؛ ۴. تکلیف و قانون؛ ۵. امر مطلق؛ ۶. موجود عاقل به عنوان غایت فی نفسه؛ ۷. خود مختاری اراده؛ ۸. ملکوت غایات؛ ۹. آزادی به عنوان شرط امکان امر مطلق؛ ۱۰. اصول موضوعه عقل عملی؛ آزادی، نظر کانت درباره خیر کامل و جاودانی نفس و خدا، نظریه کلی اصول موضوعه؛ ۱۱. نظر کانت درباره دین؛ ۱۲. ملاحظات پایانی.

فصل ۱۵: کانت (۶): ذوق و معرفه الغایت ۳۵۵

۱. عمل وساطت قوه حکم و تصدیق؛ ۲. تحلیل زیبایی؛ ۳. تحلیل امر عالی؛ ۴. استنتاج احکام ذوقی محض؛ ۵. صنایع ظریفه و نبوغ؛ ۶. جدل حکم ذوقی؛ ۷. زیبا به عنوان علامت خیر اخلاقی؛ ۸. حکم معرفه الغایتی؛ ۹. معرفه الغایت و مکانیسم؛ ۱۰. علم کلام فیزیکی و علم کلام اخلاقی.

فصل ۱۶: کانت (۷): ملاحظاتی درباره آثار منتشره پس از مرگ ۳۸۵

۱. انتقال از مابعدالطبیعه به فیزیک؛ ۲. فلسفه استعلایی و ساختمان تجربه؛ ۳. عینی بودن مفهوم خدا؛ ۴. انسان به عنوان شخص و به عنوان عالم صغیر.

فصل ۱۷: بازنگری پایانی ۳۹۹

## فصل ۱

### روشنگری فرانسه

(۱)

#### ۱. ملاحظات مقدماتی

شاید در بسیاری از اذهان این گرایش طبیعی وجود داشته باشد که روشنگری فرانسه را بیش از هر چیز به منابۀ انتقاد ویرانگرانه و دشمنی آشکار نسبت به مسیحیت یا در هر حال نسبت به کلیسای کاتولیک بدانند. اگر روسو<sup>۱</sup> را مستثنی کنیم، احتمالاً شناخته‌ترین نام در میان فیلسوفان قرن هیجدهم نام ولتر<sup>۲</sup> است. و این نام تصور ادیب هوشمند بذله‌گویی را به ذهن می‌آورد که هیچ‌گاه در تقبیح کلیسا، به عنوان دشمن عقل و یار و مددکار تعصب، خستگی نمی‌شناخت. وانگهی، اگر کسی چیزی از مادی مذهبی نویسندگانی مانند لامتری<sup>۳</sup> و دلباک<sup>۴</sup> شنیده باشد، ممکن است به روشنگری فرانسه به دیدهٔ نهضتی ضد‌مذهبی بنگرد که از خداشناسی<sup>۵</sup> ولتر و دیدرو<sup>۶</sup> در نخستین سالهایش آغاز شد و به الحاد دلباک و نگرش مادی مذهبانهٔ زمخت کابانیس<sup>۷</sup> انجامید. بر پایهٔ چنین تفسیری از روشنگری ارزیابی آن به میزان وسیعی به داشتن یا نداشتن اعتقادات مذهبی بستگی دارد. یکی فلسفهٔ قرن هیجدهم فرانسه را جنبشی خواهد دانست که روز به روز در راه کفر و بیدینی پیش‌تر می‌رفت و میوهٔ خود را در بیحرمتی به کلیسای بزرگ نوتردام<sup>۸</sup> در انقلاب به بار آورد، دیگری آن را راهی تدریجی ذهن از خرافهٔ مذهبی و استبداد کلیسایی خواهد شمرد.

همچنین این اعتقاد کم نیست که فیلسوفان قرن هیجدهم فرانسه همگی دشمن نظام سیاسی موجود بودند و راه را بر وقوع انقلاب هموار می‌کردند. آشکار است که بر پایهٔ این تفسیر سیاسی می‌توان ارزیابیهای متفاوتی از عملکرد این فیلسوفان به دست داد. یکی ممکن است آنها را مسببان غیر مسئول انقلاب بداند که نوشته‌هایشان تأثیر عملی در حکومت وحشت

1. Rousseau 2. Voltaire 3. La Mettrie 4. d'Holbach 5. deism 6. Diderot

7. Cabanis 8. Notre-Dame

نسبت به مذهب آشکارا ارزش و اهمیت فرهنگی داشت؛ زیرا مبین تغییر عمده‌ای در نگرش فرهنگ قرون وسطایی و نماینده مرحله فرهنگی متفاوتی بود. در عین حال باید به یاد بیاوریم که ما شاهد رشد و توسعه نگرش علمی هستیم. فیلسوفان قرن هیجدهم فرانسه اعتقاد راسخی به پیشرفت، یعنی توسعه نگرش علمی، از فیزیک گرفته تا روانشناسی و اخلاق و زندگی اجتماعی انسان، داشتند. اگر رأی به طرد مذهب وحی و گاهی به طور کلی همه مذاهب می‌دادند، پاره‌ای ناشی از اعتقاد آنها به این امر بود که مذهب، چه مذهب وحی به طور اخص و چه مذهب به طور اعم، دشمن پیشرفت فکری و به کار بردن آزادانه و آشکار عقل است. بدیهی است که مقصود من القای این سخن نیست که آنها در این اندیشه خود حق داشتند. هیچ گونه ناسازگاری درونی میان مذهب و علم وجود ندارد. ولی سخن من این است که اگر ما منحصرأ بر انتقاد ویرانگرانه آنها در زمینه مذهبی تکیه کنیم، بیم آن می‌رود که اهداف مثبت فیلسوف را از نظر دور بداریم. آن‌گاه فقط دید یکجانبه‌ای از منظره خواهیم داشت.

فیلسوفان قرن هیجدهم فرانسه به نحو قابل ملاحظه‌ای متأثر از متفکران انگلیسی، خاصه لاک<sup>۱۳</sup> و نیوتون<sup>۱۴</sup>، بودند. به طور کلی آنها با مذهب اصالت تجربه<sup>۱۵</sup> لاک همداستان بودند. به کار گرفتن عقل در نظر آنان به معنی ساختن نظامهای بزرگ مستخرج از مفاهیم لدنی یا اصول اولیه بدیهی نبود. و از این جهت، آنها به مابعدالطبیعه نظری قرن پیش پشت کردند. مقصود این نیست که آنها هیچ کاری با «ترکیب»<sup>۱۶</sup> نداشتند و صرفاً متفکرانی تحلیلیگر بودند، که توجه خود را به مسائل جزئی مختلف معطوف می‌داشتند و هیچ کوششی در ترکیب نتایج گوناگون حاصل به کار نمی‌بردند. بلکه آنها اعتقاد راسخ داشتند که طریق درست تحقیق مراجعه به خود پدیده‌ها و توسل به مشاهده به منظور پی بردن به قوانین و علل آنهاست. آن‌گاه می‌توان به کار ترکیب پرداخت و اصول کلی ساخت و امور جزئی را در پرتو حقایق کلی دریافت. به عبارت دیگر، خطاست اگر تصور کنیم که روشی آرمانی، نظیر روش استنتاجی ریاضیات وجود دارد که بتوان آن را بر همه شاخه‌های تحقیق تطبیق کرد. مثلاً بوفون<sup>۱۷</sup> به وضوح چنین می‌اندیشید. اندیشه‌های او در ذهن دیدروکم و بیش مؤثر افتاد.

این نوع نگرش تجربی مذهبانه به شناخت، در پاره‌ای موارد، مانند مورد دالامبر<sup>۱۸</sup>، منتهی به اتخاذ دیدگاهی شد که می‌توان آن را دیدگاه اصالت تحقیقی<sup>۱۹</sup> توصیف کرد. مابعدالطبیعه، اگر مراد از آن بررسی واقعیت فوق پدیده‌ای<sup>۲۰</sup> باشد، قلمرو ناشناختنی هاست. نمی‌توان در این زمینه شناخت محقق به دست آورد و کوشش برای دست یافتن به چنین شناختی ضایع کردن وقت است. تنها راه نیل به یک مابعدالطبیعه عقلانی ترکیب نتایج حاصل از علوم تجربی

ژاکوبینها<sup>۹</sup> داشت. دیگری ممکن است آنها را نماینده مرحله‌ای از رشد اجتناب‌ناپذیر اجتماعی - سیاسی و به عبارت دیگر یاریگر شروع مرحله دموکراسی بورژوازی بشمارد که به نوبه خود محکوم به سپردن جای خود به حکومت پرولتاریاست.

این دو تفسیری که از روشنگری فرانسه می‌کنند، یعنی تفسیر بر حسب موضع‌گیری نسبت به نهادهای دینی و نسبت به خود دین و تفسیر بر حسب موضع‌گیری نسبت به نظامهای سیاسی و نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی، البته پایه‌هایی در حقیقت دارد، ولی هر دو شاید به یک اندازه مبتنی بر حقیقت نیست. از یک سو، با آنکه پاره‌ای از فیلسوفان نماینده روشنگری مطمئناً دل‌خوشی از «آسین رژیم»<sup>۱۱</sup> نداشتند، همه آنها را به عنوان مسببان عالم و عامد انقلاب به شمار آوردن خطایی است بزرگ. مثلاً ولتر، با آنکه خواهان پاره‌ای اصلاحات بود، واقعاً دغدغه‌خاطری برای پیشرفت دموکراسی نداشت. او در اندیشه آزادی بیان برای خود و دوستانش بود، اما نمی‌توان او را آزادخواه نامید. استبداد خیر خواهانه، خاصه اگر خیر خواهی متوجه «فیلسوفان»<sup>۱۱</sup> بود، بیشتر به مذاقش سازگار بود تا حکومت عامه. محققاً قصد او پیشبرد انقلاب از جانب مردمی که او آنها را از «طبقات پست»<sup>۱۲</sup> می‌شمرد نبود. از سوی دیگر این هم حقیقت دارد که همه فیلسوفانی که آنها را نمایندگان روشنگری فرانسه محسوب می‌دارند، به درجات مختلف، مخالف استیلای کلیسا بودند. بسیاری از آنها مخالف مسیحیت و پاره‌ای حداقل ملحدان متعصبی بودند که با هر نوع مذهبی مخالفت می‌کردند و آن را حاصل جهل و ترس و دشمن ترقی فکر و مضر به اخلاق حقیقی می‌دانستند.

اما با آنکه تفسیر بر حسب موضع‌گیری نسبت به دین و همچنین، تا حد کمتری، تفسیر بر حسب موضع‌گیری نسبت به اعتقادات سیاسی، هر دو پایه‌هایی در واقعیت دارد، اگر فلسفه قرن هیجدهم فرانسه را هجوم ممتدی به تخت و منبر توصیف کنیم، تصویر به کلی ناقصی از آن به دست داده‌ایم. بدیهی است که هجوم به کلیسای کاتولیک و هجوم به دین منزل و، در پاره‌ای موارد، هجوم به دین در همه اشکال آن، به نام عقل صورت می‌گرفت. ولی اعمال عقل در نزد فیلسوفان روشنگری فرانسه معنایی به مراتب وسیعتر از انتقاد ویرانگرانه در قلمرو دین داشت. می‌توان گفت که انتقاد ویرانگرانه وجه منفی روشنگری بود؛ وجه مثبت آن عبارت بود از کوشش برای فهم جهان و خاصه خود انسان در زندگی روانی و اخلاقی و اجتماعی او. مقصودم از این سخن، کوچک جلوه دادن نظریات فیلسوفان درباره مباحث دینی یا طرد آنها به عنوان امور بی‌اهمیت نیست. موضع‌گیری آنها برای هر کسی که مانند نویسنده حاضر دارای اعتقادات مذهبی است امری نیست که بتوان با بی‌اعتنایی از سر آن گذشت. ولی صرف نظر از اینکه هر کس چه اعتقاداتی دارد، موضع‌گیری «له فیلوزوف» (= فیلسوفان)

13. Locke 14. Newton 15. empiricism 16. synthesis 17. Buffon 18. d'Alembert

19. positivistic 20. transphenomenal

9. Jacobins 10. ancien régime (نظام قدیم) 11. les philosophes 12. rabble